

حب الوطن فی فکر ابی القاسم الفردوسی

دکتر محمدجعفر یاحقی*

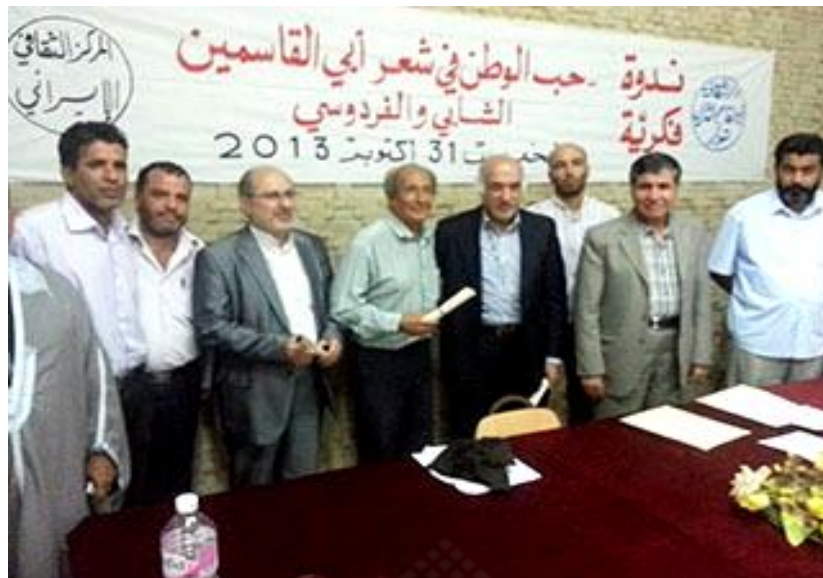
پیش‌درآمد

در آبان ماه سال ۱۳۹۲ در تونس کنفرانسی برگزار شد با عنوان «حب الوطن عند ابی القاسم الفردوسی و الشابی». من و همکارم، موسی اسوار از فرهنگستان زبان و ادب فارسی با مقاله در این کنفرانس شرکت داشتیم. آنچه در زیر می‌آید، متن فارسی خطابه آن روز من است در دانشگاه سوسه تونس که به زبان عربی ایراد شد. فارسی آن را قبل از عربی نوشته بودم. شاید بخش‌هایی از خطابه عربی من در مطبوعات تونس همان زمان انعکاس یافته باشد و شاید به همین دلیل بود که از فارسی آن یادم رفته بود. امروز در لابه‌لای یادداشت‌های انبوه لپ‌تاپم جلوی چشمم ظاهر شد، دیدم هرچند دیگر برای خودم هم حرف تازه‌ای ندارد، اما شاید برخی ناآشنایان به موضوع را اندکی به کار آید. پس در این صفحات چاپش می‌کنیم:

حضر گرامی، آقایان، بانوان

ما اینجا در کشور فرهنگمدار تونس از دو سرزمین به‌ظاهر دور از هم، اما درواقع از نظر فرهنگ و باورها نزدیک، گرد هم آمده‌ایم تا از دو «ابوالقاسم» سخن بگوییم که از نظر تاریخی و جغرافیایی از هم دور اما از لحاظ خلق و خوی انسانی و آرمان‌های بشری به هم بسیار نزدیک‌اند: ابوالقاسم فردوسی (م. ۴۱۱ یا ۴۱۶) ملقب به «حکیم»، شاعر حماسه‌سرای کلان‌سال که بیش از هشتاد سال زندگی کرد از ایران فرهنگی واقع در خاورمیانه؛ و ابوالقاسم الشابی ملقب به «شاعر الخضر» (م. ۱۳۴۸ قمری) که جوان‌مرگ شد و بیش از ۲۵ سال نزیست از کشور تونس واقع در شمال آفریقا. آنچه این دو شاعر دور از هم را به هم نزدیک می‌کند، عشق هردو به وطن است، عشقی که در بسیاری از انسان‌ها ممکن است وجود داشته باشد، اما در انسان‌های بزرگ ژرف‌تر و انسانی‌تر خودش را نشان می‌دهد.

* مدیر مؤسسه خردسرای فردوسی و عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی (mjyahaghi@gmail.com)



و من در اینجا اجازه می‌خواهم از حب الوطن در شعر فردوسی سخن بگویم. کلمه «ایران» به عنوان وطن فرهنگی همه فارسی‌زبانان چنان با نام ابوالقاسم فردوسی قرین افتاده که هر جا سخن از ایران به معنای فرهنگی آن در میان است، بی‌شک نام فردوسی قبل از هر چیزی به ذهن می‌گذرد و هر جا نام فردوسی به میان می‌آید، موجودیت ایران یکجا در ذهن مجسم می‌شود. بخشی از این موقعیت از آن روست که فردوسی در زمانی کتاب شاهنامه خود را، که به مثابه شناسنامه و برگه هویت قوم ایرانی بود، به نظم کشید که تمامیت ایران به عنوان یک سرزمین کهن سال به خطر افتاده بود و او با تنظیم و ترسیم مرزهای فرهنگی وطن دیرینه سال خود در کتاب شاهنامه و آراستن آن به زیور نظم توانست به موجودیت آن سروسامانی دوباره بدهد و سرزمین خود را نه تنها از خطر نابودی برهاند که بر کرسی سرفرازی نیز بنشاند. اگر به یاد بیاوریم که فردوسی سی سال و حتی بیشتر از بهترین و پربهره‌ترین ایام حیات خود (حدوداً از ۳۷۰ تا ۴۰۰) را بر سر این کار گذاشت و تمام هستی و دارایی موروثی خویش را در راه فراهم آوردن اسباب نظم شاهنامه بر باد داد، بهتر و بیشتر به میزان عشق وی به وطن و سرزمین اجدادی‌اش پی خواهیم برد. بنا بر این اصل اقدام فردوسی به نظم شاهنامه در دوره‌ای که موجودیت سرزمینش از هر طرف در معرض خطر بود، بهترین دلیل بر وطن‌خواهی و عشق بی‌اندازه او به ایران می‌تواند قلمداد شود. کار فردوسی تا آنجا برای موجودیت ایران سده چهارم مفید و مؤثر بود که بسیاری از محققان آن را با موجودیت ایران برابر می‌دانند. این سخن معروف به حسنین هیکل، روزنامه‌نگار مصری منسوب است که وقتی از او می‌پرسند که چرا ملت مصر با آن همه سابقه تاریخی و داشتن فرهنگ

کهن سال بعد از آنکه به تصرف اعراب درآمد، زبان و فرهنگش به کلی عربی شد، پاسخ می‌دهد «برای آنکه ما فردوسی نداشتیم».

در شاهنامه با ایرانی پهناور و فرهنگی روبه‌رو می‌شویم که مرزهای آن از اقصای چین تا اروپای شرقی، یعنی تقریباً بخش اعظم جهان شناخته شده آن روز گسترده است. آشکار است که در این گستردگی منظور فردوسی جهان‌جویی و تجاوز به حقوق دیگر ملل نیست چنان‌که بر کسی هم پوشیده نیست که در همه دوره‌های تاریخی و حتی در عصر افسانه‌ها نیز مرزهای جغرافیایی ایران تا این حد گسترده و فراگیر نبوده است.

همین امر و شناختی که از ارزش‌های مورد نظر فردوسی داریم، به ما می‌گویند که وطنی که فردوسی از آن سخن می‌گوید سرزمین و جغرافیای محدود و ثابتی نیست. می‌دانیم که کلمه «ایران» از نام اقوامی «آریایی» گرفته شده که نام ساکنان نخستین فلات ایران بوده است. این اقوام وقتی از نواحی شمال و شمال شرق به حدود قفقاز و آذربایجان و سرزمین‌های جنوب دریای خزر کنونی آمدند، نام سرزمین جدید خود را «ایرن‌ویج» یعنی سرزمین اقوام آریایی نامیدند (فره‌وشی، ۱۳۶۵: ۱۱)؛ بنا بر این بعدها محققان این نام را بر نواحی مختلف یادشده اطلاق کرده‌اند (انوری، ۱۳۷۴: ۷۲۰). بنا بر احصای فرهنگ شاهنامه، (ولف، ۱۳۷۷: ۸۹) کلمه «ایران» با همین کلیت مبهم جغرافیایی خود بیش از هشتصد بار در شاهنامه به کار رفته است. نخستین بار که نام ایران به عنوان سرزمینی در حماسه ملی ایران به کار رفته، در داستان پادشاهی جمشید یعنی بخش اولیه و اساطیری این کتاب است، وقتی ضحاک بر ایران فرمانروایی می‌یابد:

به شاهی برو آفرین خواندند و را شاه ایران زمین خواندند

(فردوسی، ۱۳۶۶: ۵۱/۱)

ایران و صورت‌های ترکیبی آن «شهر ایران= ایرانشهر» و «ایران‌زمین» با مرزها و محدوده متغیری که داشته، مرتب به معنی کشور ایران در شاهنامه تا واپسین بخش‌های کتاب به کار رفته و فردوسی وابستگی و دلبستگی خود به این سرزمین را از زبان قهرمانان و شاهان به‌خوبی نشان داده است. حماسه فردوسی از آغاز تا انجام گزارش‌گیرودارهای نظامی و فرهنگی اقوام ایرانی با مهاجمان و متجاوزان است و در بخش‌های مختلف این کتاب از مفهوم وطن با الفاظ «ایران» و «شهر ایران» یاد شده است، مثلاً در جایی از شاهنامه می‌گوید:

ز بهر برو بوم و فرزند خویش زن و کودک خرد و پیوند خویش
همه سربه‌سر تن به کشتن دهیم از آن به که گیتی به دشمن دهیم

(شاهنامه، ۲۶۱/۳-۲۶۲)

که در برخی دست‌نویس‌های شاهنامه به جای گیتی «کشور» آمده است.

یا جای دیگر در داستان جنگ هاماوران:

دریغ است ایران که ویران شود کُنام پلنگان و شیران شود

(شاهنامه، ۸۱/۲)

در همه این موارد چنان که ملاحظه می‌شود، همه‌جا سخن از ایران است نه وطن یا چیزی شبیه آن. «وطن» اصلاً واژه‌ای عربی است که در شاهنامه به کار نرفته، اما شاعران فارسی‌زبان از گذشته‌های دور این کلمه را می‌شناخته و در معانی مختلف و عمدتاً به معنی شهر و دیار و زادگاه و زیستگاه به کار برده‌اند:

در سفر گر روم بینی یا ختن از دل تو کی رود حبّ الوطن

(مثنوی، ۳۹۲/۲)

سعدیا حبّ وطن گرچه حدیثی است صحیح نتوان مرد به سختی که من اینجا زادم

(سعدی ۱۳۶۳: ۵۴۸)

عشق سعدی به زادگاهش شیراز سبب شده که اشعاری شیفته‌وار در ستایش این شهر بسراید و پا را از آن هم پیش‌تر بگذارد و بگوید:

چه مصر و چه شام و چه برّ و چه بحر همه روستایند و شیراز شهر

برای دیدن اشعار و اشتیاق‌های سعدی به خاک شیراز باید به منابع دیگر (و از آن جمله مقاله شفیع کدکنی در کتاب *الغبا*، تهران، ۱۳۵۲: ۱۸) مراجعه کرد.

به نظر می‌رسد که وطن در ادبیات فارسی یا به معنی زادگاه و زیستگاه و شهر و دیار بوده و یا به‌ندرت در معنای عرفانی و روحانی آن به عالم بالا و وطن مألوف اطلاق شده که عارفان همیشه خود را مشتاق رسیدن به آن نشان داده‌اند (رک: شفیع کدکنی، ۱۳۵۲: ۸).

در شعر و ادب فارسی از شهر و دیار شاعران هم بسیار سخن رفته است تا آنجا که برخی در توصیف و ستایش عاشقانه سرزمین خویش اشعاری مستقل وطنی سروده و یاد و خاطره زادگاه و دیار خود را در ضمیر فرهنگی سرزمین خویش جاودانه کرده‌اند. به نظر می‌رسد رواج و تواتر حدیث معروف «حبّ الوطن من الایمان» در جامعه اسلامی آن روز در تشکیل و ترویج این اندیشه بی‌تأثیر نبوده است. این حدیث با آنکه در کتب اولیه حدیث و از آن جمله در *صحاح* نیامده با این حال، بسیار مورد توجه شاعران و نویسندگان مسلمان بوده و از آن میان ایرانیان تا آنجا بدان علاقه نشان داده‌اند که برخی تصور کرده‌اند «از اقوال مأثوره ایرانیان قدیم یا اندیشمندان دوره

نخستین اسلامی باشد» (همان، ۱۲). البته مفهوم وطن در میان دیگر مسلمانان و به خصوص دانشمندان عرب هم وجود داشته، چنان که فی‌المثل در سده سوم هجری، جاحظ در کتاب معروف خود *الحزین الی الاوطان*، تمام نکته‌ها و داستان‌ها و اشعار مربوط به وطن را گرد آورده است، که گرچه بیشتر به اقوال شاعران عرب و بدویان مربوط می‌شود اما حکایات و روایاتی هم از سایر ملل و از جمله ایرانیان نقل کرده است. از آن جمله سخنی از قول عمر بن الخطاب نقل می‌کند که: عمرالله البلدان بحب الاوطان (همان، ۲۴)، که باید گفت سخن استواری است برای آنکه مردمان در همه دوره‌ها به عنوان امری ذاتی و وظیفه‌ای شبه فطری به شهر و دیار خود خدمت کرده و آن را آبادان و با نشاط نگه داشته‌اند.

اما آنچه ما امروز به نام وطن می‌شناسیم و از حرمت و حیثیت آن دفاع می‌کنیم، البته مفهومی نو و برآمده از فرهنگ غربی قرون جدید است و در ایران به زحمت تا قرن نوزدهم و آستانه مشروطیت خودمان عقب می‌رود. بعد از دگرگونی‌های اقتصادی و فرهنگی در اروپای قرون جدید و پیدا شدن ملت‌های کوچک به جای اروپای قرون وسطی و احراز هویت‌های نژادی این ملل، مفهوم وطن و وطن‌پرستی (patriotism) در اروپا رواج یافت و بعدها ملل مشرق زمین هم این مفهوم را از غرب وارد کردند و ناسیونالیسم بعدی رهاورد این موقعیت جهانی بود. نوشته‌اند اولین کسانی که به مفهوم وطن و اندیشه قومیت به معنی غربی و نوآیین آن در ایران توجه کردند، روشنفکران عصر مشروطه بودند. میرزا فتحعلی آخوندزاده (م. ۱۲۹۵) و جلال‌الدین میرزای قاجار (م. ۱۲۸۹) و بعد از آن‌ها میرزا آقاخان کرمانی (م. ۱۳۱۴) درواقع نخستین سرایندگان سرود وطن و اندیشه‌پردازان قومیت ایرانی بودند که نظریه آن‌ها تا سال‌ها ادامه داشت و بعدها نحله‌ها و گرایش‌های راست و چپ فراوانی پیدا کرد و در دوره‌ای نیز در هیئت نهضتی سیاسی و خیزشی اجتماعی نیز آشکار گردید.

به *شاهنامه* بازگردیم. بنیادی که فردوسی در قلمرو ایران دوستی در حماسه ملی ایران پی‌افکنده، در شعر دیگر شاعران حماسه‌پرداز ایرانی با عشق و اعتقاد دنبال شده است. اگر در *گرشاسپنامه* اسدی می‌خوانیم:

مزن زشت پیغاره زایران زمین که یک شهر آن به ز ماچین و چین

(اسدی، ۱۳۵۲: ۳۶۹)

باید گفت اندیشه‌ای است که فردوسی بذر آن را در دل‌ها کاشته و سبب شده که بعدها بسیاری از کتب عربی و فارسی بالاختصاص آثاری که بر دست ایرانیان وطن‌دوست در گذشته‌های دور نوشته

شده به صور گوناگون به موضوع ایران و امتیازات وطنی خویش پردازند و به انحاء مختلف جنبه‌های مثبت فرهنگ ایرانی را واکاوی کنند. همین امر در روزگار ما غیرت علامه دهخدا را هم برانگیخته و سبب شده که تقریباً بدون هیچ مناسبتی اما قطعاً از سر عشق و اشتیاق در ذیل همان بیت اسدی (مزن زشت و پیغاره...) مشتاقانه به گردآوری آراء ایران‌دوستانه دانشمندان و نویسندگان ایرانی اعم از فارسی‌نگار یا عربی‌نویس پردازد که حاصل کوشش او به صورت مبحثی جامع در این موضوع در پایان جلد سوم /مثال و حکم در یکصد و هفتاد صفحه به چاپ رسیده است.

من بر آنم که اندیشه ایران‌دوستی در شاهنامه به دو صورت خودش را نشان داده است: نخست در هیئت ایران و ایرانیت که سرزمینی با مرزهای وسیع و متغیر اما دوست‌داشتنی و شایسته دفاع و سزاوار جان‌فشانی معرفی شده است و بسامد بالای نام ایران در شاهنامه گویای اهمیت موضوع از نظر فردوسی و چهارچوب فرهنگ ایرانی است. اما همه همت ایرانیان و جانفشانی‌های آنان برای پاسداری از وطن به این مفهوم منحصر و محدود نمی‌ماند. در شاهنامه یک وطن فرهنگی هم هست که مرزهای آن نیکی و روشنی و همه معیارهای اهورایی است. در قلمرو فرهنگی شاهنامه جهان به دو قطب اهورایی و اهریمنی تقسیم می‌شود. دیوان و آزمندان و دروغ‌گویان و سیاه‌کاران در اردوی اهریمن و نیکان و فرزنانگان و رادان در جبهه اهورا هستند.

هر آن چیز کان نزره ایزدی است ز اهرمینی گرز دست بدی است

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۵۲).

ایرانیان کلاً در طرف اهوراوند و با رو آوردن به نیکی و نیکوکاری و راستی و راستکاری به یاری اهورامزدا می‌شتابند و برآنند که اهریمن بدکنش را از میدان به در کنند و راه را برای تحقق آرمان‌های اهورایی که عبارت باشد از: راستی و نیکی و رادی و آزادگی هموار سازند.

اگر به ناپسندها، یعنی خصلت‌ها و اموری که در شاهنامه نکوهش شده، از قبیل: آزمندی، خشم، دروغ، بددلی، سبک‌سری، شتاب‌کاری، جنگ، ستیزه‌جویی، تن‌آسانی و تنبلی، پیمان‌شکنی، بدخویی و... بنگریم (رک: شفیع، ۱۳۵۰، ص ۴۶ به بعد) خواهیم دید که این دسته از صفات به عنوان خوی‌های بد جبهه اهریمنی را تشکیل می‌دهد که ایرانیان با آن دشمن و از نزدیک شدن به آن گریزانند.

در /وستا، کتاب دینی ایران باستان، «آزی» دیو حرص و طمع است که همه چیز را فرومی‌برد. این دیو مهم‌ترین همدست اهریمن در نبرد با اهورامزدا شناخته شده است. فردوسی در باره دیو آزی بسیار سخن گفته و همیشه آن را «ام الفساد» و سالار دیوان و یاران اهریمن شمرده است. بنا بر شاهنامه بسیاری از کسان مانند ضحاک و افراسیاب بر اثر آزی به فساد و تبه‌کاری افتاده‌اند:

چنین داد پاسخ به کسری که آز ستمکاره دیوی بود دیرساز

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۹۶/۸)

در برابر ناپسندها، یعنی امور نکوهیده اگر به پسندهای شاهنامه هم نظری بیفکنیم و ببینیم که چگونه خصلت‌هایی مانند: خرد، رادی، راستی و درستی، بی‌آزاری، شکیبایی، هنر، پایداری، خرسندی، بخشش، داد، میانه‌گزینی، وفا، پاکدامنی و... در این اثر مورد ستایش قرار گرفته (رک: شفیعی ۱۳۵۰، ۲۶ به بعد)، این تقابل و مرزبندی برای ما آشکارتر خواهد شد. در نگاه فردوسی به یک عبارت، وطن سرزمین نیکی‌هاست که باید آن را دوست داشت و از مرزهای آن با قدرت دفاع کرد، هرآنچه بدان بازسته بود نیز اهورایی و ایزدی دانست و آنچه را که با آن به ستیز برخیزد، از اردوی اهریمن به حساب آورد و از خود دور کرد که هر کس به هراندازه به صفات اهورایی متصف باشد به همان میزان از راه و خوی اهریمنی به دور خواهد بود:

خنیده به گیتی به مهر و وفا ز آهرمنی دور و دور از جفا

(فردوسی، ۱۳۸۶، ۳۶/۱)

کلیت شاهنامه به سمت ایران‌محوری و ایزدی در حرکت است و به یک معنی باید آن را کتاب وطن یعنی صحیفه‌ی خیر و ارزش‌های اهورایی دانست که البته در اجزا و بخش‌های متفاوت آن هم، چه در کردارهای پهلوانان و چه در گفتارها و حرکت‌های عاطفی تک‌تک شخصیت‌هایی که در جبهه ایران هستند، این محور به‌خوبی آشکار است. به این معنی که هم تمام کردارها و نبردها و آرمان‌های پهلوان شاخصی مانند رستم بیشتر از آنکه برای هنرنمایی صرف باشد، در جهت دفاع از وطن و ایران‌دوستی طرح‌ریزی شده و هم کلیت آرمانی کتاب یعنی دفاع از خیر در برابر شرّ به مفهوم وطن آرمانی شاهنامه معطوف می‌شود. به‌طور کلی نبرد رستم و سهراب و فاجعه دلشکن پسرکشی که با آن وضعیت فجیع در شاهنامه روی می‌دهد، به‌دلیل تصور اینکه سهراب بیگانه‌ای است که به ایران حمله کرده، از جهتی دفاع از وطن شمرده می‌شود، چنان‌که فی‌المثل جنگ بزرگ کیخسرو هم بیشتر از آنکه برای کین‌خواهی ایران از توران و طلب خون سیاوش باشد، برای پاسداری از مرز ارزش‌های اهورایی و استقرار خیر مطلق در سراسر جهان صورت می‌گیرد.

اگر بخواهم سخنم را در موضوع حب الوطن در اندیشه فردوسی به مقتضای این فرصت کوتاه خلاصه کنم، باید بگویم:

فردوسی برای ما ایرانی‌ها نماد وطن پرستی و تجسم سرفرازی ایران است، هم زندگی او و هم آموزه‌های فکری او در جهت احراز هویت و سربلندی نام ایران به کار گرفته شده و هم جهان‌بینی

کلی شاهنامه اساساً به استقرار عالمی مطلوب و آرمان شهری انسانی و متعلق به بشریت معطوف است؛ بنا براین فردوسی از جهتی برای ما شاعری ملی و از جهت دیگر برای بشریت شاعری جهانی و ماندگار است و به همین دلیل، شما امروز پس از گذشت بیشتر از یک هزار سال در این سرزمین دور، از او با احترام یاد می‌کنید و به دلیل تشابه اسمی با شاعر ملی خویش برایش مجلس نکوداشت برپا می‌دارید، پس فردوسی همان قدر که از ماست از شما نیز هست. بدرود باشید.

کتابنامه

- اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد، (۱۳۵۲)، گرشاسب‌نامه، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران: کتابخانه طهوری.
- انوری، حسن، (۱۳۷۴)، «ایران در شاهنامه»، نمیرم/ازین پس که من زنده‌ام، به کوشش دکتر غلامرضا ستوده، تهران: دانشگاه تهران.
- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۶۱)، امثال و حکم، تهران: امیرکبیر.
- رواقی، علی، (۱۳۹۰)، فرهنگ شاهنامه، تهران: فرهنگستان هنر.
- سعدی، مصلح الدین، (۱۳۶۳)، کلیات سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی، تهران: امیرکبیر.
- شفیع، محمود، (۱۳۵۰)، دانش و خرد فردوسی، تهران: انجمن آثار ملی.
- شفیع کدکنی، محمد رضا، (۱۳۵۲)، «تلقی قدما از وطن»، الفبا، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۶)، شاهنامه، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی
- فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۴۷)، احادیث مثنوی، تهران: امیرکبیر
- فره‌وشی، بهرام، (۱۳۶۵)، ایران‌نویج، تهران: دانشگاه تهران.
- ولف، فریتس، (۱۳۷۷)، فرهنگ شاهنامه فردوسی، تهران: انتشارات اساطیر.
- یاحقی، محمدجعفر، (۱۳۸۶)، فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی، تهران: فرهنگ معاصر.